شماره ۱۳
به سپهر ایام
هنر متعهد در خدمت
هیأت تراز انقلاب اسلامی
شماره سیزدهم، بهار ۱۴۰۵

رسیون هنر

گفتاری از حجت‌الاسلام
والمسلمین محسن قنبریان
پیرامون نسبت هنر اصیل با وحی و نقش آن در حیات جامعه



شمسه ـ هنر متعهد در خدمت هیأت تراز انقلاب اسلامی
شماره سیزدهم، بهار ۱۴۰۵
ربّیون هنر
گفتاری از حجت‌الاسلام‌والمسلمین محسن قنبریان پیرامون نسبت هنر اصیل با وحی و نقش آن در حیات جامعه؛ نشست ربیّون هنر حوزه هنری استان یزد؛ ۳۰ تیر ۱۴۰۴
تهیه و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر
ویرایش: هادی مرادی فرهمند
طراح جلد: علی ناصری
صفحه‌آرا: حسن ناصری
شمارگان: ۲۰ نسخه
استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر
قم ـ کدپستی: ۳۷۱۹۶ - ۱۵۶۴۷
سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org

نشر هیات امروز

انتشارات هیأت امروز
پایگاه اطلاع‌رسانی: heyatemrooz.ir
شبکه‌های اجتماعی: @heyatemrooz_ir
رایانامه: info@۱۵۴۲.org

بسم الله الرحمن الرحیم

شهید امام خامنه‌ای قدس سره:

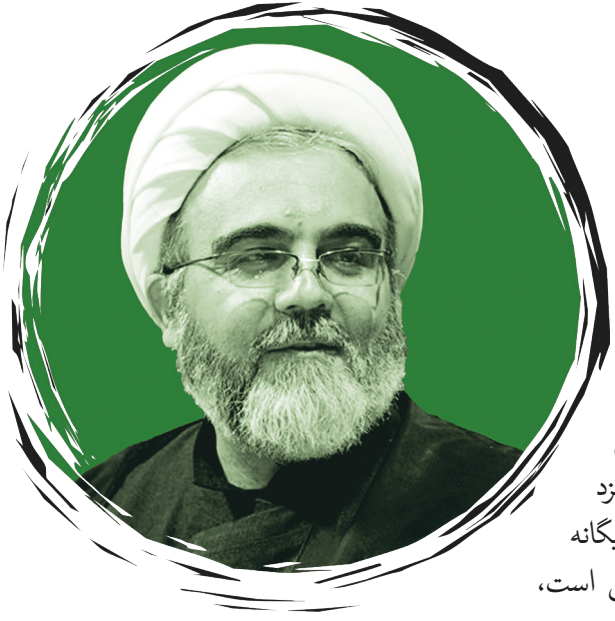
هنر این‌جوری است... که به‌مرور زمان در داخل کشور اگر روی آن کار بشود... مثل یک درختی که روزبه‌روز بالندگی آن بیشتر می‌شود، اگر برسند به این درخت، در جای خود مراعات بشود، مراقبت بشود، آبیاری بشود، هَرَس بشود و امثال این‌ها، این روزبه‌روز رشد پیدا می‌کند و منافع او و میوه‌دهی او بیشتر می‌شود.

مقدمه

در جست‌وجوی بنیادهای اصیل هنر، پرسش از نسبت هنر با حقیقت و دین، همواره محور اصلی تأملات بوده است. این نوشتار بر آن است تا با بهره‌گیری از بیانات استاد محسن قنبریان، گامی در بازشناسی هویت واقعی هنر بردارد. در ایـن مسیر، مفاهیم کلیدی چون «ربیون» به‌عنوان حلقه‌های پیونددهنده عالم معنا با جهان مادی و نقش هنر در تجلی بخشیدن به مفاهیم بلند توحیدی در کالبدهای بیانی نوین، مورد کاوش قرار می‌گیرد.

مباحث از خاستگاه وحیانی هنر آغاز می‌شود و با بررسی نمونه‌های تاریخی و قرآنی، چگونگی بهره‌گیری انبیاء و اولیاء از قالب‌های هنری برای انتقال پیام را روشن می‌سازد. تحلیل نسبت هنر با معجزه پیامبران و تأثیر این رابطه بر شکل‌گیری هنرهای هر تمدن، از دیگر محورهای اساسی این بررسی است. در این بخش، نمونه‌های عینی مانند سبک مستندسازی شهید آوینی به‌عنوان الگویی از تلفیق نگاه توحیدی با بیانی هنرمندانه تحلیل می‌گردد.

در مواجهه با چالش‌های جهان معاصر، از جمله سلطه بازار بر هنر و محدودیت‌های سفارشی، راهکارهای عملی برای حفظ استقلال فکری هنرمند ارائه می‌شود. تأکید بر لزوم ایجـاد فضای تنفسی برای هنرمند، نقش «**فذّکر**» به‌عنوان رکن اصلی حفظ جهت‌گیری توحیدی و ضرورت تشکیل زنجیره ارزش میان صاحبان معارف و هنرمندان، از جمله پیشنهادهای مطرح در این عرصه است.



سرانجام، با تعریف هنرمند حقیقی
به‌عنوان کسی که از تکرار می‌پرهیزد
و همـواره در پی آفرینش آثاری یگانه
و هم‌سو با حرکت دائمی هستی است،
این شمـاره از شمـسه، تصویری از هنر متعهد ترسیم
می‌کند. هنری که ریشه در مبانی اصیل حکمی و عرفانی دارد و درعین‌حال، قادر است در
جهان پرچالش امروز، زبان گویای حقیقت باشد و پیام خود را به مخاطبانش برساند.

ربیّون؛ هنر پیوند با معنا

آیه «**وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیر**»[1] در قرآن کریم، حاوی مفاهیم عمیق است. عبارت «**کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ**» به این معناست که چه بسیار پیامبرانی که این ویژگی را دارا بودند. آن چه چیزی بود که این پیامبران داشتند؟ آنان «**ربّیون کثیر**» داشتند؛ این ترکیب بر کثرت و فراوانی در دو سو دلالت دارد: هم تعداد پیامبران بسیار بود و هم هر یک از آنان، همراهان رِبّی بسیار داشتند. واژه «**رِبّی**» شکل مبالغه و دوقلوی «ربّانی» است و به فردی اطلاق می‌شود که پیوندی بسیار فراوان و عمیق با پروردگار خود دارد. حال این پرسش مطرح می‌شود ارتباط انسان با ربّ که مادّی نیست تا با لمس‌کردن قابل‌درک باشد، چگونه است؟ این ارتباط در دو ساحت اصلی متجلّی می‌شود: یکی در قلمرو اندیشه و تفکر و دیگری در عرصه شوق، میل و انگیزه. به نظر می‌آید، هنر از هر دوی این حوزه‌ها سرچشمه می‌گیرد، از آن‌ها بهره می‌برد و در هر دو زمینه خود را نمایان می‌سازد.

در دستگاه حِکمی ما، هنر ذیل عقل عملی جای می‌گیرد و تجلّیات آن به این شکل است.

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۶.

در حقیقت، هنرِ ربّی پدیده‌ای اســت قابل‌شناسایی و دست‌یابی. این زمانی محقق می‌شود که فرد، اندیشــه‌ها و یافته‌های خــود را رنگ‌وبویی ربّانی بخشــد و آن‌ها را از اصلی‌ترین مجاری عالم هســتی دریافت کنــد. سپس در مرحله اثرگذاری بر جهان مادون که شامل انگیزه‌سازی‌ها و جلوه‌دهی‌های متنوع است، هنر جایگاه واقعی خود را می‌یابد و قادر می‌شود ارتباط‌های عمیق و صحیحی با جان‌ها برقرار نماید.

نمونه بارز این مفهوم، داستان دعبل خزاعی است که وقتی قصیده مشهور خود را سرود، امام رضاؑ به او فرمودند: «**نَطَقَ روحُ‌القُدُسِ عَلی لِسانِکَ**»[1]. این تعبیر، به این معناست که گویا روح‌القدس بر زبان او جاری شده است؛ درست همان‌گونه که برای برخی شاعران پیشین از اهل‌بیتؑ نیز چنین بوده است. این دقیقاً مصداق معنای ربّی است: دریافت از ماورا و تأثیرگذاری در جهان مادون، تحت اشراف و هدایت روح‌القدس. این فرآیند، چیزی از جنس عصمت را در خود دارد؛ بدین معنا که گوینده خود گوینده نیست؛ بلکه روح‌القدس است که بر زبان او جاری می‌شود. این روح‌القدس، همان است که حضرت عیسی و دیگر پیامبران الهی را تأیید می‌کرده است. البته باید به قاعده تشکیک در مراتب نیز توجه داشت که هر مرتبه‌ای به نسبت خودش این ویژگی را داراست. این لقبی که امام به دعبل دادند، نشان‌گر مقام بسیار بزرگی است. اگرچه در آن دوران، هنرهای تجسمی مانند گرافیک به شکل امروزی وجود نداشت؛ اما به نظر می‌رسد ذات و ماهیت هنر، همواره چنین ظرفیتی را دارد که این نقش والا را ایفا نماید.

---

۱. عیون اخبار الرضاؑ، ج ۲، ص ۲۶۸.

هنرِ فراتر از شعر

با این تعریف که هنر را انتقال مؤثر یک پیام بلند قدسی به جهان مادون بدانیم، بی‌تردید **همه پیامبران، هنرمندانی بزرگ محسوب می‌شوند؛ چرا که آنان توانستند عمیق‌ترین تأثیرات را در عالم مادی بر جای بگذارند.** این مفهوم در دستگاه حکمت، همان «عقل عملی» نامیده می‌شود و در عرصه عمل، می‌توان آن را هنر به معنای کامل و متعالی کلمه دانست. با این تفاوت اساسی که معجزه برخی انبیاء، نه‌تنها اوج هنر در سنخ خود بود؛ بلکه دیگر نمونه‌های آن سنخ را باطل و ممنوع اعلام کرد. معجزه حضرت موسی علیه‌السلام که فراتر از تمام سحرهای ساحران زمان خود بود، خود سبب منسوخ‌شدن سحر شد. همچنین، وحی قرآنی که شما می‌شناسید، دقیقاً همین نسبت را با شعر شاعران عصر نزول دارد؛ همان‌گونه که عصای موسی با سحر ساحران آن رابطه را داشت.

قوم عرب در آن زمان، با وجود آن که امّی بودند و ذهنی خالی از تعالیم کتاب‌های آسمانی پیشین داشتند، اما از ظرفیت زبانی فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. یافتن چنین بستر بکری، تنها در مشیت الهی قابل‌درک است؛ ذهنی خالی از آموزه‌های پیشین که امکان التقاط را

ــ مانند آنچه برای بنی‌اسرائیل رخ داد ـ فراهم نکند و از سوی دیگر، زبانی با قابلیت‌های شگفت برای تحقق اعجاز؛ زیرا در نهایت، این پیام باید در زمین می‌نشست و در قالبی قابل‌درک برای مردم ظاهر می‌شد. قرآن که صراحتاً به پیامبرﷺ می‌فرماید «**وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ**»[1] و در سوره شعرا نیز شاعران زمان را که حول محور مضامین غیرعرشی می‌چرخیدند، مذمت می‌کند[2]، نشان می‌دهد که این کلام، فراتر و برتر از هنر شعر است.

در تحـلیل این موضوع با دو نسبت مواجهیم: یکی اثباتی و دیگری سلبی. از جنبه اثبات، نسبت قرآن با شعر، همانند نسبت عصای موسیؑ با سحر ساحران است؛ به این معنا که وحی، پدیده‌ای است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را در قالب شعر گنجاند؛ چراکه ماهیتی کاملاً فراتر و والاتر از شعر دارد. اما از جنبه سلب، این تشبیه کامل نیست. موسیؑ سحر را به‌کلی باطل و ممنوع اعلام کرد؛ درحالی‌که در این‌جا، قرآن هرچند خطاب به پیامبر می‌فرماید «تو شاعر نیستی»؛ اما شعر را به طور مطلق حرام نمی‌کند؛ بلکه حتی شاعران را به چالش و رقابت فرامی‌خواند. این فراخوانی خود نشان می‌دهد که باید به قله نگاه کرد و معیار را بر اوج استوار ساخت. در توصیف این جایگاه رفیع، بسیار سخن گفته شده و ایـن از جمـله مواردی است که اهل‌بیتؑ در عمل، سیره و روش عملی مشخصی در قبال آن ارائه کرده‌اند.

---

۱. حاقه، آیه ۴۱.
۲. شعراء، آیه ۲۲۴.

زنجیره گسسته: فقدان ربیّون در هنر امروز

ربیّون در حقیقت، حلقه اتصال میان آورندگان پیام آسمانی و توده مردم محسوب می‌شوند و آسیب اصلی امروز ما، فقدان همین شخصیت‌هاست. در تاریخ تمدّنی خود، نمونه‌های کوچک تاریخی و قرآنی بسیاری داریم. در دوره‌ای که اندیشمندانی مانند ابن‌عربی و حکمت متعالیه حضور داشتند، شاعرانی مانند حافظ و سعدی نیز بر سر سفره مردم حاضر بودند. به این معنا که مفاهیم بلند عرفانی که ابن‌عربی مطرح می‌کرد، در قالب شعر شاعرانی مانند جامی و مولوی به میان عامه مردم راه می‌یافت. این ارتباط زمانی قطع می‌شود که یا از سرچشمه اصلی حرف تازه‌ای نریزد، یا آنچه ارائه می‌شود از هنرمندی لازم برخوردار نباشد و فاقد جذابیت و عمق آثار سعدی و حافظ باشد.

در نهایت باید توجه داشت که مخاطب مستقیم آثار ابن‌عربی، عامه مردم نیستند. حتی اگر مفاهیم عرفانی مثنوی را استخراج کنید، مشتریان این مباحث در کلاس‌های درسی حوزه‌های علمیه به تعداد انگشتان دست هستند و همه حوزویان نیز مخاطب این مباحث نیستند؛ چه رسد به مردم عادی. این متون دارای عبارات ثقیل، فنی و تخصصی هستند؛ اما

هنگامی که همین مفاهیم در قالب زبان تمثیل و شعر، همچون مثنوی معنوی، ارائه می‌شوند، بـر سر سفره همه مردم حاضر می‌شوند. حال، مخاطب ممکن است مبانی عرفانی را به طور کامل درک کند یا نکند؛ اما اثر خود را بر جان او خواهد گذاشت.

وقتی حافظ، لسان‌الغیب می‌شود و اشعارش چنان جایگاهی می‌یابد که عارفی بزرگ مانند مرحوم ملکی تبریزی ـ که از استادان عرفان امام خمینی﵀ بودند ـ آن‌ها را در سجاده عبادت خود جای می‌دهد و حتی در قنوت نمازهای نافله‌اش ابیاتی مانند «زان پیش‌تر که عالم فانی شود خراب / ما را ز جام باده گلگون خراب کن» را زمزمه می‌کند، عمق نفوذ این هنر ربّانی آشکار می‌شود. تصور کنید نمازی که در رکوع و قنوتش چنین مضامین عرفانی با زبان شعر جاری است، چه کیفیتی دارد. این پیوند از سجاده علامه طباطبایی﵀ که شرحی مفصل بر غزل‌های حافظ نگاشته، آغاز می‌شود و تا سر سفره عامه مردم امتداد می‌یابد. ایـن‌ها حلقه‌های یک زنجیره ارزشی منسجم را تشکیل می‌دهند که هنر راستی را از منبع وحیانی تا دل‌وجان مردم می‌رساند.

خداوند به‌مثابه نخستین هنرمند

در دوره حاضر، رابطه ما با تمدن‌های دیگر، به‌ویژه تمدن مسیحی، یک رابطه تباین و تقابل کلی نیست. طرف مقابل ما نیز تمدنی خداباور و مبتنی بر پایه‌های الهی است. اگرچه ممکن است در مواردی مانند تثلیث در مقابل توحید، یا مسئله ختمیت، مباحث و اختلاف‌نظرهایی وجود داشته باشد؛ اما اصل باور به ملکوت عالم و مبانی متافیزیکی مشترک، نقاط اشتراک جدی و قابل‌توجهی را شکل می‌دهد که همواره وجود داشته است. ایـن در حالی است که در دوره‌هایی که دیگر تمدن ما تقریباً در تقابل کامل قرار می‌گرفت، این رابطه سازنده قطع می‌شد.

این پرســش اساسی مطرح اســت که چند درصد از فعالان عرصه‌های مختلف هنر، مانند فیلم‌ســازان ما، از چنین پشتوانه دانشــی و مبانی عمیق برخوردارند و با عینکی برگرفته از این سرچشــمه‌ها به جامعه خود می‌نگرند و اثر خلق می‌کنند؟ متأسفانه باید اذعان کرد که بسیاری از هنرمندان ما، رابطه خود را با این مبانی اصیل قطع کرده‌اند و تحت‌تأثیر نهیلیسم و مکاتب مختلفی که در دنیای کنونی غرب ظهوریافته، قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، آن

مبانی حکمی و عرفانی نیز پیوند خود را با جهان هنر ازدست‌داده‌اند. امروزه، یافتن افرادی که هم واجد این مبانی باشند و هم صاحب‌هنر، پدیده‌ای نادر است. اگرچه در حوزه شعر، نمونه‌های درخشانی مانند اقبال لاهوری وجود دارد که مورد توجه بزرگانی همچون امام خمینی‌ﷺ قرار گرفته؛ اما در دیگر رشته‌های هنری این خلأ به‌وضوح احساس می‌شود. از سوی دیگر، هنرها بسیار تخصصی شده‌اند و دیگر نمی‌توان تنها با اتکا به یک قریحه ساده، اثر فاخری خلق کرد. خلق اثر هنری اصیل، نیازمند آموختن فنون و شاگردی نزد استادان است که متأسفانه این امر نیز به‌خوبی محقق نشده است. برقراری مجدد این پیوند قطع شده، نیازمند افرادی است که بتوانند نقش حلقه وصل را ایفا کنند. **«ربّیون هنر» دقیقاً همان کسانی هستند که باید این اتصال را بین مبانی عمیق حکمی و عرصه عمل هنری برقرار سازند.** به نظر می‌رسد حتی می‌توان از درون خود قالب‌های هنری نیز استنباط‌ها و برداشت‌های ارزشمندی داشت که این پیوند را مستحکم‌تر کند.

ریشه‌های وحیانی نمایش

در سیره انبیاء و اولیای الهی، نمونه‌هایی یافت می‌شود که خود، از جنس قالب‌های هنری هستند، فراتر از محتوا و معنای عمیقشان. به‌عنوان‌مثال، برای ریشه‌یابی تاریخ نمایش، نه در تئاتر یونان و روم باستان؛ بلکه باید به سراغ متون وحیانی رفت. آیه ۳۱ سوره مائده، در ماجرای هابیل و قابیل، اولین صحنه نمایشی تاریخ را به تصویر می‌کشد. پس از کشته‌شدن هابیل، قابیل که با پدیده مرگ و چگونگی دفن نخستین جسد انسان روبه‌رو شده بود، درمانده ماند. در این‌جا قرآن می‌فرماید: «**فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُواري سَوْأَةَ أَخيهِ**»[1]. خداوند کلاغی را برانگیخت تا با کندن زمین، به‌صورت عینی به او نشان دهد که چگونه شرم‌گاه برادرش را بپوشاند. این فعل کلاغ، با قصد نمایش و آموزش همراه بود؛ یک صحنه‌آرایی عینی برای انتقال یک مفهوم عملی. بنابراین می‌توان این واقعه را اولین نمایش اجراشده در عالم دانست؛ آن هم به شکلی که حتی می‌توان آن را نوعی نمایش

---

۱. سوره مائده، آیه ۳۱.

عروسکی اولیه تلقی کرد؛ زیرا بازیگر این نمایش، یک کلاغ بود که نقشی را به دستور الهی ایفا می‌کرد. این ریشه‌ای است که از سرچشمه وحی می‌جوشد.

اکنون اگر به سوره صافات مراجعه کنید، صحنه دیگری از این هنرنمایی الهی را در داستان حضرت داوود مشاهده خواهید کرد. در این سوره، دو فرشته به شکل دو فرد مناقشه کننده نزد حضرت داوود می‌آیند و داستانی را مطرح می‌کنند: یکی ۹۹ گوسفند دارد و دیگری تنها یک گوسفند. آن‌ها درگیری خود را به‌گونه‌ای نمایش می‌دهند که داوری حضرت داوود را برانگیزد. در پایان آشکار می‌شود که این دو، فرشتگانی بیش نبوده‌اند و این کل ماجرا یک نمایش الهی بوده است تا داوود را نسبت به حکمی که در سرای حکمرانی‌اش ممکن بود از آن غافل بماند، آگاه و متذکر سازند.

این رویداد به‌وضوح نشان می‌دهد که خداوند می‌توانست به‌سادگی و مستقیم، پیامی را توسط جبرئیل برساند؛ اما شیوه نمایش و قصه‌پردازی را برگزید. **این انتخاب حاکی از آن است که خدا، خدای هنر است. او پیام‌های خود را به شکلی بسیط و یک‌بعدی القا نمی‌کند؛ بلکه به تمام ابعاد وجود انسان، از جمله ظرافت‌ها و لطافت‌های درونی او توجه دارد و روزی هزاران بار با ما از همین مجاری هنرمندانه و عمیق سخن می‌گوید.**

دو زبان خدا

مؤمن، موجودی «کائن» و «مُحدِث» به شمار می‌آید. مُحدِث بودن به این معناست که همواره در حال آفرینش ارتباطات و معانی تازه است و کائن بودنش نشان می‌دهد که خود، جهانی پر از نشانه‌هاست. او «مُفَهِّم» است، یعنی توانایی دریافت مفاهیم عمیق را دارا می‌باشد و «مُتَوَسِّم» است که بیانگر توانایی عبور از پدیده‌های ظاهری به‌سوی حقایق نهان است. ذهن چنین فردی، همواره در حال گذر از مرزهای قابل‌مشاهده به نامرئی است و خداوند پیوسته از طریق همین نشانه‌های عالم با او گفت‌وگو برقرار می‌کند.

خداوند دو زبان برای سخن‌گفتن دارد: یکی «زبان تکوین» که می‌توان آن را زبان ربوبی نامید. این زبان، در ذات و ساختار همه پدیده‌های هستی جای گرفته و بازتابی از ربوبیت الهی است. زبان دوم، «زبان انسانی» است که در قالب آیات قرآن مجید و به زبان عربی مبین نازل شده است؛ زبانی که به دلیل وضوح و ظرفیت اعجازش برگزیده شد؛ بنابراین، خداوند هم از طریق کتاب وحی و هم از طریق کتاب آفرینش با بنده مؤمن خود سخن می‌گوید.

با باور به زبان ربوبی پروردگار و قالب‌هایی که او برای سخن‌گفتن به کار گرفته، درمی‌یابیم که نخستین کارگردان عالم، خود اوست. با نگاهی به سیره و سنت، روشن می‌شود که پیامبر ما و ربیّون همراه ایشان، تا چه اندازه از این قالب‌های هنری بهره برده‌اند. این‌جاست که تفاوت آنان با افراد کم‌بضاعت و کم‌هنری که تنها با یک شیوه مستقیم و غیرهنرمندانه سخن می‌گویند، آشکار می‌گردد.

نمونه بارز این روش، ماجرای آموزش وضو توسط امام حسن و امام حسین﵇ به یک پیرمرد است. اگر آن بزرگواران به طور مستقیم به پیرمرد می‌گفتند که وضویش نادرست است، ممکن بود موجب شکست شخصیتی او شوند. در عوض، آنان با ترتیب‌دادن یک نمایش ظریف، از پیرمرد خواستند تا وضوی آن دو را مشاهده کند و خود قضاوت کند که کدام یک درست‌تر است. ازآنجاکه وضوی هر دو امام کاملاً صحیح بود، این نمایش به شکلی غیرمستقیم، اشتباه پیرمرد را به او نشان داد. این حادثه، نمونه‌ای درخشان از امربه‌معروف و ارشاد جاهل با استفاده از زبان هنر و نمایش است. ریشه چنین روش‌هایی را نه در یونان؛ بلکه باید در متون وحیانی مانند سوره صافات جست‌وجو کرد. این منبع اصیل و دیگر نمونه‌های مشابه در سیره معصومین﵈، نشان می‌دهد که هنر در اشکال گوناگون، همواره به‌عنوان ابزاری کارآمد برای انتقال مفاهیم بلند به‌کاررفته است.

هنر و معجزه

برخی از بزرگان و مفسران، همچون آیت‌الله جوادی آملی، با بسط مفهوم ربیّون بیان کرده‌اند که هنرهای هر امتی، متأثر از معجزه پیامبر آن دوران است. به این معنا که **هنگامی که هنرمند ارشد و اکبر یعنی پیامبر، ظهور می‌کند، جهت‌گیری و روح سایر هنرها را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.** برای نمونه، رشد مجسمه‌سازی در جهان مسیحیت را می‌توان متأثر از معجزه حضرت عیسی علیه‌السلام دانست که شامل آفرینش پرنده از گِل و امثال آن بود. هرچند نسبت میان عصای موسی علیه‌السلام و سحر ساحران، از جایگاهی ماورایی و برتر برخوردار است؛ اما تأثیر خود را در عرصه هنر نیز نمایان ساخته است.

از سوی دیگر، هنگامی که معجزه یک پیامبر، از جنس کلام باشد ـ همانند قرآن ـ طبیعتاً هنرهایی مانند قرائت، خوشنویسی، علوم تفسیر و تبیین و تمامی صنوف بیانی که به‌گونه‌ای با نوشتن و خواندن در ارتباط هستند، تحت‌تأثیر عمیق آن قرار می‌گیرند. قرآن که خود پدیده‌ای از جنس کلام، نوشتار و خوانش است، همواره منبعی بی‌پایان برای تفسیر و الهام‌بخشی به انواع هنرهای بیانی بوده است.

هنرمند رِبی؛ آفرینش گر بی‌قرار

سؤال می‌شود که آیا مقیدکردن هنر به صفاتی مانند «قدسی» یا «دینی» نیازمند مبانی نظری محکمی است؟!

تعریف هنر مدرن نیز خود مقوله‌ای مستقل و نیازمند بررسی است. در این میان، تعریف شهید سیدمرتضی آوینی از هنر دینی بسیار راه‌گشاست؛ از نگاه ایشان، هنر دینی صرفاً به نمایش مظاهر و شعائر دینی محدود نمی‌شود؛ بلکه هر اثر هنری که از وجود یک هنرمند موحد و دارای نگاه توحیدی به عالم بجوشد ـ حتی اگر موضوعی غیردینی را هم بیان کند ـ در زمره هنر دینی قرار می‌گیرد.

اما پرسش اصلی این‌جاست که چگونه می‌توان به چنین نگاه توحیدی دست‌یافت و از این منظر به پدیده‌ها نگریست؟ این انتقال دیدگاه به‌ویژه باتوجه‌به شرایط انسان معاصر که خواسته یا ناخواسته در زیست‌جهان مدرن غوطه‌ور شده، کاری دشوار است. از هنگام تولد، ذهن و جان ما در محاصره مفاهیم و چارچوب‌های مدرنیته قرار گرفته و ما ناخواسته از پنجره آن به عالم می‌نگریم. **برای کنارزدن این پرده‌ها و کاهش سرعت نگاه مدرن در زندگی، نیاز به ابزارها و جلوه‌هایی داریم که به هنرمند کمک کند تا گام‌های استوارتر و سریع‌تری در این مسیر بردارد.** این فرآیند مستلزم خلق فاصله انتقادی با مدرنیته، بازخوانی مبانی

حکمی و عرفانی خود و تمرین مداوم نگاهی ژرف‌تر به هستی است تا بتوان به‌تدریج، نگاهی توحیدی و اصیل را جایگزین نگاه سطحی و مادی مدرن کرد.

پاسخ به این پرسش نیز در سخنان شهید آوینی نهفته است که جداسازی فرم و محتوا رویکردی نادرست محسوب می‌شود. فرم‌ها همچون ظروف خنثی نیستند که بتوان هر محتوایی را در آن‌ها ریخت؛ همان‌گونه که نمی‌توان هر ماده‌ای را به هر صورتی درآورد. برای نمونه، نمی‌توان ویژگی‌های مبل بودن را بر ماده آلومینیوم تحمیل کرد؛ چراکه این صورت، تنها بر ماده‌ای مانند چوب قابل‌انطباق است. این رابطه متقابل فرم و محتوا نشان می‌دهد که این دو، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و هنرمند در هر دو حوزه امکان تصرف دارد. **هنگامی که هنرمند این توانایی را در خود ببیند که در فرم‌ها نیز دخل‌وتصرف کند، تولدی نوین در اثر هنری رخ خواهد داد.** تا زمانی که فرم‌ها را قالب‌های بسته و تغییرناپذیر بدانیم، در حقیقت دستان خود را بسته‌ایم، درحالی‌که هنرمند مقلّد و طوطی‌صفت نیست؛ بلکه آفریننده‌ای است که در هر دو عرصه فرم و محتوا امکان آفرینش دارد.

درست است که بسیاری از هنرمندان و حتی عالمان، بیشتر تقلیدگر هستند تا آفریننده، بی‌آن‌که خود از این تقلید آگاه باشند. به همین دلیل در توصیه‌های آموزشی گفته می‌شود هم فیلم ببینید و هم فیلم نبینید؛ زیرا صورت‌ها و جلوه‌های برترِ آثار دیگران می‌تواند ناخودآگاه ذهن را تسخیر کند و راه را بر خلاقیت شخصی ببندد. برای رهایی از سیطره ناخودآگاه مدرنیته، یک توصیه عملی این است که اوقاتی را در دل طبیعت بگذرانید،

جایی که تنها باشید با فطرت اصیل خود و هیچ اثری از صنعت و دست‌سازهای بشر در پیرامونتان نباشد. این خلوت‌گزینی، فضایی را فراهم می‌کند تا پرده‌های القائات محیطی کنار رود و جان با سرچشمه‌های اصیل خود پیوند دوباره بخورد.

در کتاب «فطرت در قرآن» آیت‌الله جوادی آملی، بیان عمیق فلسفی مطرح شده که بسیار تأمل‌برانگیز است. ایشان می‌فرمایند صنعت و ساخته‌های بشری در اصل بر پایه کثرت استوارند و وحدت آن‌ها تنها اعتباری و قراردادی است. وقتی به پدیده‌ای مانند کولر نگاه می‌کنید، در حقیقت با مجموعه‌ای از اجزای متکثر روبه‌رو هستید که تنها به دلیل کارکرد مشترک، وحدتی اعتباری یافته‌اند. در مقابل، وحدت وجود انسان حقیق و واقعی است و کثرت در وجود او جنبه‌ای اعتباری دارد. هرچه مؤانست و انس انسان با این کثرت‌های واقعی بیشتر شود، خود نیز به‌سوی تفرقه و تکثّر سوق می‌یابد و این همان نقطه‌ای است که فطرت اصیل او تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد.

بازگشت به فطرت و بازیابی مبدأ و معاد واقعی، در گرو پناه‌بردن به وحدت‌های حقیقی است. اگرچه عوالم طولی الهی سرشار از این وحدت‌ها هستند؛ اما دردسترس‌ترین عرصه برای انسان، طبیعت است. توصیه عملی این است که هفته‌ای یک‌بار یا دست‌کم ماهی یک‌بار، با کنارگذاشتن تمام ابزار صنعتی مانند تلفن همراه و رهاکردن ذهنیت‌های متکثر، به دامان طبیعت بازگردید. این خلوت‌گزینی موجب می‌شود تا بار دیگر تنفس اصیل فطری را تجربه کنید و خلاقیت راستین در وجودتان بجوشد. برخی هنرمندان به طور دوره‌ای، زمانی

را بـرای تهـی‌شدن از تمام این کثرات بیرونی اختصاص می‌دهند تا زمینه برای هضم معانی و جوشش درونی آثار ناب فراهم گردد. این روش، عملیاتی کاربردی و فوری برای بازیابی ارتباط با سرچشمه‌های اصیل آفرینش است.

یکی از راه‌های دستیابی به وحدت وجود، خلوت‌کردن با پیام‌های پروردگار از طریق انس با قرآن و ادعیه ائمه اطهار﵈ است. این گفت‌وگوی با خدایی که از هر حادثه‌ای مبراست، نفس‌های تازه‌ای به جان می‌دمد. رابطه دوطرفه نزول وحی و صعود دعا، خود نظامی حکیمانه دارد که شنیدنی است. این مسیر، جدا از تجربه طبیعت، منبع دیگری برای حیات‌بخشی به روح است. **شرط بهره‌برداری از این منبع، «هدایتی‌خواندن» قرآن است، نـه «علمی‌خواندن» آن.** وقتی آیات ابتدا و انتهای یک سوره در کنار هم مطالعه شود، پیام واحدی را نمایان می‌کند که تمام مفاهیم حول آن می‌چرخد.

سوره یوسف نمونه بارز این هنرمندی است که محور اصلی آن آیه «**وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِه**»[1] می‌باشد. در این سوره، قرینه‌های هنرمندانه متعددی در لابه‌لای روایت قرار گرفته که همچون پازلی دقیق، این پیام مرکزی را تبیین می‌کنند. این چینش هنرمندانه آیات، خود نمایشی از ظرافت‌های بیانی قرآن است که چگونه یک مفهوم کلیدی را از طریق داستان‌پردازی و نمادگرایی به تصویر می‌کشد.

فیلم دینی صرفاً به بازسازی رویدادهای تاریخی پیامبران و ائمه محدود نمی‌شود؛ بلکه هر اثر هنری که مضمونی را بیان کند که دین به آن فراخوان داده، در زمره هنر دینی قرار می‌گیرد.

۱. یوسف، آیه ۲۱.

گاهی پرداخت هنری به شکل شرح مستقیم روایات تاریخی است؛ مانند شعر آیینی که واقعه عاشورا یا غدیر را روایت می‌کند که کاری ارزشمند است. اما گاهی هنر، حاصل تجربه‌ای باطنی است که درون هنرمند جریان یافته است؛ هنگامی که هنرمند کوشیده خود را با حقیقتی از عالم هم‌افق کند و ازآن‌پس، آنچه می‌آفریند هم‌سو با آن حقیقت است، حتی اگر شرح مستقیم آن رویداد نباشد.

گاهی شاعر به سـراغ حادثه تاریخی غدیر می‌رود و آن را به شعر تبدیل می‌کند؛ اما گاهی نیز حقیقت ولایت را در خود سـیر می‌دهد و از درون این سـیر باطنی، ولایت را می‌سراید.

در ایـن حالت، اثر هنری دیگر وابسته به مکان و زمان خاصی مانند غدیر خم نیست؛ بلکه با حقیقت مجرد ولایت پیوند خورده است. اگر هنرمند بتواند از نسبت شخصیتی مانند علی‌بن‌ابی‌طالب﵇ فراتر رفته و به سیر ولایت در وجود خود بپردازد، سخنان نغزتری خواهد آفرید که حتی از شعر آیینی متعارف نیز بلندتر است. نمونه اعلای این مورد را در غزلیات حافظ درباره حضرت رقیه﵄ می‌بینیم که گویی شاعر در جایگاه ایشان نشسته و روایت را از درون تجربه کرده است. این سطح عالی از هنر که غیرمستقیم و تمدن‌ساز است، حقیقت را در جان انسان‌ها بسط می‌دهد. اگرچه شرح حکمی، اخباری و شعری واقعیت‌های تاریخی ضروری است؛ اما بسط آن حقایق در قالب‌های نوین، رسالتی جداگانه دارد که هر هنرمندی به‌اندازه بضاعت خویش می‌تواند بدان بپردازد.

زنجیره ارزش هنر؛ از مبانی حکمی تا قالب‌های نوین

مسأله دیگر اینکه یکی از دغدغه‌های اصلی هنگام ورود به عرصه هنر، احساس حیرت و سردرگمی در مواجهه با قالب‌های از پیش تعریف شده جهانی است. به نظر می‌رسد گویی هنرمند ناچار است در چارچوب پازلی بازی کند که دیگران طراحی کرده‌اند؛ غرب پاپ دارد و شرق کی‌پاپ، غرب کمیک دارد و شرق مانگا، غرب انیمیشن دارد و شرق انیمه. این احساس که ما با وجود پیشینه درخشان تاریخی‌مان اکنون دچار عقب‌ماندگی شده‌ایم، آزاردهنده است. وقتی در قالب‌های موجود کار می‌کنیم، احساس می‌کنیم داریم در زمین دیگران بازی می‌کنیم.

از سوی دیگر، در حوزه محتوا نیز با چالش مواجهیم. اتصال مستقیم با منابع اصیل دینی مانند قرآن و متون روایی برای هنرمند امروزی دشوار به نظر می‌رسد. این‌جاست که احساس می‌کنیم به حلقه‌های واسطه نیاز داریم؛ کسانی که مانند مترجم، مفاهیم عمیق دینی را بـرای ذهن هنرمند قابل‌درک کنند؛ همان‌گونه که در غرب، فلسفه را حتی برای کودکان ساده‌سازی می‌کنند.

در تاریخ می‌بینیم که حضرت موسی﵇ در مقابل سحر ساحران، معجزه‌ای آورد که هم قالب‌شکن بود و هم برتر از تمام هنرنمایی‌های زمان خود. پرسش این است: در این زمانه پـرحیرت، چگونه می‌توان در عین استفاده از قالب‌های موجود، هویت هنری مستقل و اصیلی یافت که هم ریشه در مبانی دینی داشته باشد و هم بتواند در جهان امروز اثرگذار باشد؟

پاسخ اینکه این‌جا دقیقاً یکی از اصلی‌ترین و دشوارترین مقاطع کار است. این‌که انتظار داشته باشیم یک نفر تمام مراحل را به‌تنهایی انجام دهد، معمولاً امکان‌پذیر نیست. **یـک زنجیره ارزش باید شـکل بگیرد که در گام نخسـت، افرادی را در جرگه هنرمندان بدانیم که بتوانند مفاهیم بلند حکمی، عرفانی، فلسـفی و تفسـیری را به عینکی برای مشاهده و قضاوت درباره جهان پیرامون تبدیل کنند.** این گروه، سرحلقه زنجیره هستند و از همین نقطه است که هنر واقعی آغاز می‌شود.

هرجا تأثیرگذاری در عالم مادون شروع می‌شود ـ پس از مرحله دریافت از ماورا که مربوط به عقل نظری است ـ عرصه عمل آغاز می‌گردد. در دستگاه حکمت ما، یازده فن و مهارت ذیل این تأثیرگذاری تعریف می‌شود که سیاست، کیاست، فراست و از جمله هنر در این شمار هستند. هنر یکی از ابزارهای مؤثر برای این تأثیرگذاری در عالم مادون است. اگر این حلقه اول را به رسمیت بشناسیم، باید برای آن برنامه‌ریزی تولیدی انجام دهیم و جایگاهش را در دانشکده‌های هنرمان تعریف کنیم.

این تبدیل مفاهیم به عینک دید برای مشاهده جامعه و تفسیر پدیده‌ها، نیازمند کارگاه‌های عملی و ارائه نمونه‌های عینی است. شهید آوینی در این مسیر گام برداشت و سبک مستندسازی خاصی را پایه‌گذاری کرد که با نمونه‌های متعارف متفاوت بود. حتی در موسیقی نیز رویکرد ویژه‌ای داشت و معتقد بود برخی انواع موسیقی به‌جای درگیرکردن عقل، مستقیماً بر اعصاب اثر می‌گذارند و این تأثیر می‌تواند مانعی برای دریافت‌های عقلی شود.

در مجموعه روایت فتح، موسیقی مورد استفاده، از فرمول‌های رایج پیروی نمی‌کند و فاقد ضرب‌آهنگ‌های منطقه‌ای و جاز است. این نشان می‌دهد که ایشان به خلق قالب موسیقایی مستقل و هم‌سو با مفاهیم اثر پرداخت؛ هرچند این مسیر هنوز در ابتدای راه بود و فرصت تکامل کامل نیافت. این نمونه‌ها ثابت می‌کند که می‌توان از دل معارف اصیل، هم به بینش جدیدی برای نگاه به جهان دست‌یافت و هم قالب‌های بیانی نوینی را برای انتقال این بینش ابداع کرد.

در حقیقت، شهید آوینی با یک بینش و دانش عمیق که در آثارش مانند «حکومت فرزانگان» و «توسعه و مبانی تمدن غرب» متجلی است، به عینک تماشای منحصربه‌فردی دست‌یافته بود. این نگاه، مبنای سوژه‌یابی‌های او قرار گرفت. انتخاب ایشان برای روایت دفاع مقدس، هرگز برآمده از نیازهای مادی نبود؛ چرا که فرصت‌های بسیار دیگری برای امرار معاش وجود داشت؛ بلکه او احساس می‌کرد که «انسان آرمانی» موردنظرش را تنها در آن جغرافیای خاص می‌یابد.

هنگامی که دوربینش را برمی‌داشت، به‌خوبی درک می‌کرد که مضمون از فرم جدا نیست و نمی‌توان هر قالبی را برای انتقال آن به کار برد؛ بنابراین، او نه‌تنها محتوا که حتی فرم بیانش را نیز خود می‌آفرید. توجه او به موسیقی به‌عنوان جزئی جدایی‌ناپذیر از فرم کلی اثر نشان می‌دهد که چگونه به همه اجزای کار به‌صورت یک‌پارچه اندیشیده بود. این جامع‌نگری، کلید خلق اثری شد که هم در مضمون و هم در قالب، اصالت و هویت مستقل داشت.

در ادامه این مسیر، هرچند ممکن است کسی با عینک تماشای شهید آوینی یا برداشت او از موسیقی مخالف باشد و طرحی نو دراندازد؛ اما نکته اساسی این است که باید سازه فکری خود را به طور کامل بنا کند. این سازه باید از مبانی نظری آغاز شود، به فرمی مشخص برسد، محتوایی متناسب با آن را دربرگیرد و حتی به اجزای دقیق مانند موسیقی به‌عنوان بخشی از فرم کلی اثر بپردازد. این فرآیند، یک جوشش خلاقانه تمام‌عیار است.

اما همواره باید به این توصیه مهم توجه داشت که از تفسیر به رأی پرهیز شود و هیچ‌گاه گمان نکنیم که به حرف نهایی و قطعی دست‌یافته‌ایم. باید علامت سؤالی همیشگی بر باورهای خود داشته باشیم؛ هم در حوزه محتوا و هم در عرصه فرم. این نگرش که «ممکن است من در اشتباه باشم» و «این تنها یک احتمال از میان احتمالات فراوان است»، راه را برای بازاندیشی، اصلاح و تکامل مداوم اثر هنری باز می‌گذارد. این تواضع فکری است که اجازه می‌دهد هنرمند و اثرش همواره در مسیر رشد و پویایی باقی بمانند.

در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، نمی‌توان مانند اشیای فیزیکی مانند لیوان یا بطری، مرزهای قطعی و ثابتی برای آن‌ها تعریف کرد. نگاه به این پدیده‌ها می‌تواند چنان گسترده و عمیق

باشد که حتی عدل الهی در آن‌ها مشاهده شود. این نگرش به چینش و تفسیر انسان از رویـدادها بستگی دارد؛ نه صرف بازتاب عینی واقعیت. پرسش اساسی درباره صدق و کذب داستان‌ها نیز مطرح می‌شود که در فقه با تفکیک میان مقام «اخبار» و «انشاء» پاسخ داده می‌شود.

اگر داستان در مقام اخبار از واقعیت خارجی باشد، مطابقت با واقع ملاک راستی آن است.

اما اگر در مقام انشـاء و آفرینش هنری باشـد، ملاک، «درسـتی» است نه «راستی». در این‌جا، درستی به معنای هماهنگی با سنت‌ها و قوانین الهی حاکم بر جهان است؛ حتی اگر داستان بازنمایی عینی از واقعیتی خاص نباشد. چنین آثاری اگر با قواعد هستی و تقدیر الهی همـخوانی داشته باشند، «درست» محسوب می‌شوند، نه «دروغ». این نگاه، هنرمند را به بازگشت مداوم به عالم تقدیر و مشاهده عمیق‌تر حوادث سوق می‌دهد و به او می‌آموزد که چگونه می‌توان از طریق روایت‌های هنری، حقایق فراتر از واقعیت‌های عینی را بیان کرد.

هنرمند در میانه میدان؛ حفظ اصالت در برابر سفارش و بازار

سؤال دیگر اینکه در فعالیت‌های روزمره هنری، ما با موانعی روبه‌رو می‌شویم که مسیر کار را قطع می‌کنند؛ گاهی در انتخاب فرم، گاهی تحت‌تأثیر سفارش‌دهندگان و گاهی به دلیل محدودیت‌هایی که خارج از کنترل ماست. این عوامل گاهی مسیر خلق اثر را از آن‌جهت اصلی که باید داشته باشد، منحرف می‌سازد. پرسش این‌جاست که چگونه می‌توان در چنین شرایطی، آن ارتباط رِبّی و آن بینش توحیدی را حفظ کرد؟ چگونه می‌توان در فرآیند روزمره کار، این هوشیاری و «فذّکر» را که به آن اشاره شد، به شکل عملی کنترل و مدیریت نمود؟

پاسخ اینکه آنچه تاکنون بیان شد، مربوط به نظام درونی هنر بود. اما هنر یک نظام بیرونی نیز دارد که از زمانی آغاز می‌شود که هنرمند با سفارش‌دهنده و مخاطب اثر تعامل می‌کند. در تمدن گذشته ما، اگرچه هنر سفارشی کم نبوده؛ اما عمدتاً هنر به‌عنوان «کالا» محسوب نمی‌شده است. هنر در آن فضا، بیش از هر چیز، امری مبتنی بر ذوق و حق بوده و هنرمند ممکن است صله دریافت می‌کرده؛ اما منطق حاکم بر آن، منطق بازار نبوده

است. حتی در مواردی مانند سرودن شعر برای دربار، این سفارش‌دهی، فاقد محاسبات و نسبت‌سنجی‌های بازاری امروزی بود.

به‌تدریج و به‌ویژه با سیطره نظام سرمایه‌داری، ضربه‌ای مهلک بر پیکره هنر وارد آمد؛ چرا که هنر را به یک کالای استارتاپی و بازاری تقلیل داد که در آن سفارش‌دهنده مشخص می‌کند چه چیزی ساخته شود، چه پیامی انتقال یابد و حتی ارزش آن را با معیارهای کمی و بازارپسند می‌سنجد. این تبدیل هنر به کالا، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های نظام بیرونی هنر در عصر حاضر است.

ابتدا باید به این بلایی توجه کنیم که جهان مدرن بر سر همه چیز آورده است. امروز حتی علم و هدایت نیز به کالا تبدیل شده‌اند؛ درحالی‌که بشر هرگز گمان نمی‌کرد چنین چیزهایی قابلیت خریدوفروش پیدا کنند. در تمدن گذشته، پزشکی از طریق وقف و ارتزاق اداره می‌شد؛ نه با نظام اجرتی بازار. «اجرت» در ازای کار مشخصی پرداخت می‌شود؛ اما «رزق» بر اساس شأن و جایگاه فاعل تعیین می‌گردد.

هنر نیز به‌عنوان یکی از ضروری‌ترین نیازهای زندگی انسانی محسوب می‌شود. **در سطحی متعالی، هنر از هوا هم ضروری‌تر است؛ زیرا هوا تنها بعد حیوانی انسان را حفظ می‌کند؛ اما تنفس روحانی تنها از طریق پیام‌های هنرمندانه ممکن می‌شود.** جامعه موظف است سطحی از این هنر را به‌عنوان حق شهروندان تأمین کند؛ حتی اگر خودشان هنرمند نباشند. همان‌گونه که حافظ از طریق وقف، هدایا، صله یا بیت‌المال ارتزاق می‌شد، جامعه امروز نیز

به افرادی مانند فردوسی نیاز دارد. با این بیان، این پرسش اساسی مطرح است که چه کسی هویت ملی می‌سازد؟ فردوسی یا مهندس؟ در نهایت، علوم‌انسانی و دیپلماسی هستند که سرنوشت جامعه را تعیین می‌کنند. همان‌گونه که شهدا انرژی هسته‌ای را به اوج رساندند، این دیپلماسی و علوم‌انسانی است که در مرحله نهایی، معادلات را رقم می‌زند.

هنرمند باید تاحدامکان خود را به بازار نسپارد. اگر امکان داشته باشد که هنر را به‌عنوان شغل اصلی انتخاب نکند، قطعاً این راه را برنگزیند. البته درک می‌کنیم که بسیاری از هنرمندان چاره‌ای جز این ندارند؛ اما اگر راهی برای تأمین معاش از مسیری دیگر وجود دارد، اجازه دهد هنرش در فضایی آزاد و رها رشد کند.

بخش دیگری که ناگزیر به تعامل با بازار است ـ به‌ویژه در هنرهای مدرن که کاربرد اصلی‌شان در حوزه تبلیغات و عرصه‌های مشابه است ـ نیازمند ایجاد فضای تنفسی برای آن روح آزاد هنرمند است. این چالشی است که ما در حرفه خود با آن دست به گریبانیم. هنرمند باید جایی را برای دل خود حفظ کند؛ مکانی که برای مثال در آن به منبر برود، نه برای دریافت پول؛ بلکه برای امام‌حسینی که از کودکی با او زیسته است. آنجا هویت، آب‌وخاک وجودش است. در آن فضا، اوست که هزینه می‌کند؛ زیرا این کار جان او را زنده نگه می‌دارد. این قلمرو شخصی، اکسیژن لازم برای تداوم آفرینش هنری اصیل را فراهم می‌سازد.

خلق در محاصره؛ زایش هنر متعالی در سخت‌ترین شرایط

نکته دیگر که مطرح می‌شود این است که یکی از دغدغه‌های مهم در عرصه هنر، مسئله مخـاطب است. در فضای کنونی شاهدیم آثاری با مضامین عرفانی و مفاهیم متعالی مانند خداوند و سیروسلوک، در جشنواره‌های بین‌المللی اغلب نادیده گرفته می‌شوند یا حتی با بایکوت مواجه می‌گردند. نمونه آن را در برخورد با آثاری مانند فیلم‌های فرهادی شاهد هستیم. از سوی دیگر، در فضای داخلی نیز این پرسش مطرح می‌شود که اصلاً چرا باید چنین آثاری خلق کرد؟ این وضعیت می‌تواند برای هنرمند ناامیدکننده باشد و انگیزه او را بـرای آفرینش تضعیف کند؛ زیرا احساس می‌کند اثرش یا در حد خودگویی و خودخندی باقی می‌ماند، یا همچون فریادی در خلأ است که شنیده نمی‌شود!!!

پاسخ می‌دهیم **این احســاس ناامیــدی و بایکوت، دقیقاً هنگامی به ســراغ هنرمند می‌آید که در محاصره شــرایط ســخت قرار گرفته و راه خلاقیت بر او بسته شده به نظر می‌رسد. درحالی‌که از دل همین محدودیت‌هاست که گاه خلاقیتی نوین متولد می‌شود.** به نقش‌های اسلیمی روی گنبدها بنگرید؛ با وجود آن‌که طبق احکام فقهی، نقاشی موجود زنده حرام

است و بنابراین در مساجد نمی‌توان صورت موجودات دارای روح را کشید؛ اما هنرمند مسلمان توانسته است در عین پایبندی به این چارچوب، آفرینش‌گری کند.
او می‌توانست دست از خلق بردارد؛ اما به‌جای آن، به خلق هنری پرداخت که هم ذی‌روح نباشد و هم از عمق و معنای هنری برخوردار باشد. در این‌جا، هنرمند با به‌کارگیری خلاقیت، توحید و مفاهیمی مانند وحدت و کثرت را در قالب این نقوش تجلی بخشیده؛ بدون آن‌که کوچک‌ترین تعدی به چهارچوب‌های شرعی صورت‌گرفته باشد. این نمونه‌ای درخشان است از این‌که چگونه می‌توان در سخت‌ترین شرایط و محدودیت‌ها، زبانی هنری برای بیان مفاهیم بلند یافت.

زبان هنر از گویایی ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا بیشـتر از طریق بیان غیرمستقیم سخن می‌گویـد. تصور کنید در جهانی که الحاد گسترده شده، هنرمند به‌جای بیان صریح مفاهیم دینی که ممکن است با ممانعت روبه‌رو شود، یا به‌جای سکوت و کناره‌گیری، دست به آفرینش می‌زند. او به شیوه‌ای خاص سخن می‌گوید و اگر مخاطب خود را فطرت‌های پاک انسانی قرار دهد، بی‌تردید پیامش شنیده خواهد شد.
ممـکن است کلیشه‌های ذهنی موجود مانع درک اثر شوند؛ اما هنرمند قصد ندارد با این کلیشه‌ها سخن بگوید. برخی از این کلیشه‌ها حتی در ایران نیز سابقه نداشته و محصول شرایط جدید هستند. این چالشی است که ما ناگزیر با آن روبه‌رو هستیم؛ اما هنرمند می‌کوشد از این محدوده‌ها فراتر رود. برای یافتن راه‌حل، باید به نسل‌های پیشین هنرمند

نگریست که چگونه از چنین گذرگاه‌های دشواری عبور کردند. هر یک از آنان درنگی خلاقانه داشتند و دریچه‌ای تازه در عرصه هنر گشودند؛ خواه در معماری یا دیگر رشته‌های هنری. این تجربیات تاریخی نشان می‌دهد که محدودیت‌ها می‌توانند به‌جای مانع، به عاملی برای زایش زبانی نوین و بیانی بدیع تبدیل شوند.

تمایز هنر و مهارت؛ گذار از تکرار به آفرینش

هنرمند واقعی کیست؟ چگونه باید به محتوا برسد؟

تمایز اصلی بین هنرمند واقعی و دیگران، در تفاوت ماهوی «مهارت» با «هنر» نهفته است. مهارت، تبدیل دانش به یک فن تکرارپذیر است؛ مانند نانوایی که هر روز با روشی یکسان نان تولید می‌کند. اما هنرمند هیچ‌گاه اثرش را مشابه روز قبل خلق نمی‌کند. حتی اگر سبک مشخصی مانند عراقی، خراسانی یا سبک فرشچیان در مینیاتور داشته باشد، هر اثر او بی‌همتا و متمایز از دیگر آثارش است.

تکرار، موجب غفلت و روحیه خواب‌آلود می‌شود؛ همان‌گونه که حرکت تکراری گهواره، کودک را به خواب فرومی‌برد. روزمرگی نیز چنین تأثیری دارد. در مقابل، هنرمند کسی است که با تکرار مخالفت می‌ورزد. اگرچه حوادث تاریخی به‌ظاهر تکرار می‌شوند؛ اما در واقع ترکیبی از خطیّت و دورانیّت هستند و هر بار با کیفیتی تازه ظاهر می‌شوند. هنرمند حقیقی کسی است که این حقیقت را می‌پذیرد و همواره بر اساس آیه «**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**»[1] (هر روز خدا در شأن و کاری جدید است) عمل می‌کند. هرچه هنرمند به تکرار نزدیک‌تر شود، از هنر فاصله گرفته و به مهارت محض تبدیل می‌شود.

---

۱. رحمن، آیه ۲۹.

هیأت تراز انقلاب اسلامی،
همان قله‌ای است که باید به سویش حرکت کرد،
همان هیأت الگویی که گوشه‌گوشه و لحظه‌لحظه‌اش باید مورد رضایت امام عصر عج باشد.
هیاتی که شایسته برپایی در حضور حضرتش باشد. هیأتی آماده حضور و ظهور...
ترسیم بایسته‌ها و شایسته‌های چنین هیأتی، هر چند سخت و دشوار می‌نماید،
اما لازم است و ضروری...

❊ ❊ ❊

شمسه می‌کوشد تا شاید بتواند برخی از ابعاد تجلی «مارأیت الا جمیلا» را در
هیأت تراز انقلاب اسلامی بررسی کند.
شمسه آمده است تا هنر متعهد را در مسیر رسیدن به هیأت تراز انقلاب اسلامی،
به خدمت همهٔ دوستان هیأتی درآورد.

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است

جامعه ایمانی مشعر
۰۲۵-۳۶۶۳۱۲۲۰
۳۰۰۰۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org

نشر هیات امروز
heyatemrooz.ir
@heyatemrooz_ir

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا ع است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعّالیّت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...